یزدگرد: آخرین شهریار نگون بخت ساسانی
از شاهنامه ی فردوسی (۶)
تنظیم از دکتر عباس احمدی

پس از مرگ خسرو پرویز، پادشاه نیرومند ساسانی، چند شاه هر یک به مدت کوتاهی بر ایران فرمان می رانند. پس از این شاهان، نوبت به یزدگرد می رسد که شانزده سال با آیین نیکو و داد و دهش بر ایران پادشاهی می کند, در شانزدهمین سال پادشاهی یزدگرد، عمر، خلیفه ی اعراب، سعد وقّاص را با سپاه زیادی برای جنگ با یزدگرد به ایران می فرستد. یزدگرد ارتش ایران را به فرماندهی رستم پسر هرمزد به مقابله ی اعراب می فرستد, رستم در جنگ کشته می شود و سپاهیان ایران به سوی بغداد (=تیسفون)، پایتخت ساسانیان، عقب نشینی می کنند. یزدگرد پس از رای زدن با موبدان و فرماندهان سپاه، بر آن می شود تا از بغداد به خراسان برود و در آن جا لشکر زیادی گرد آورد و سپس بازگردد و با قوای تازه نفس به اعراب حمله کند. اینک دنباله ی داستان یزدگرد را با هم می خوانیم,

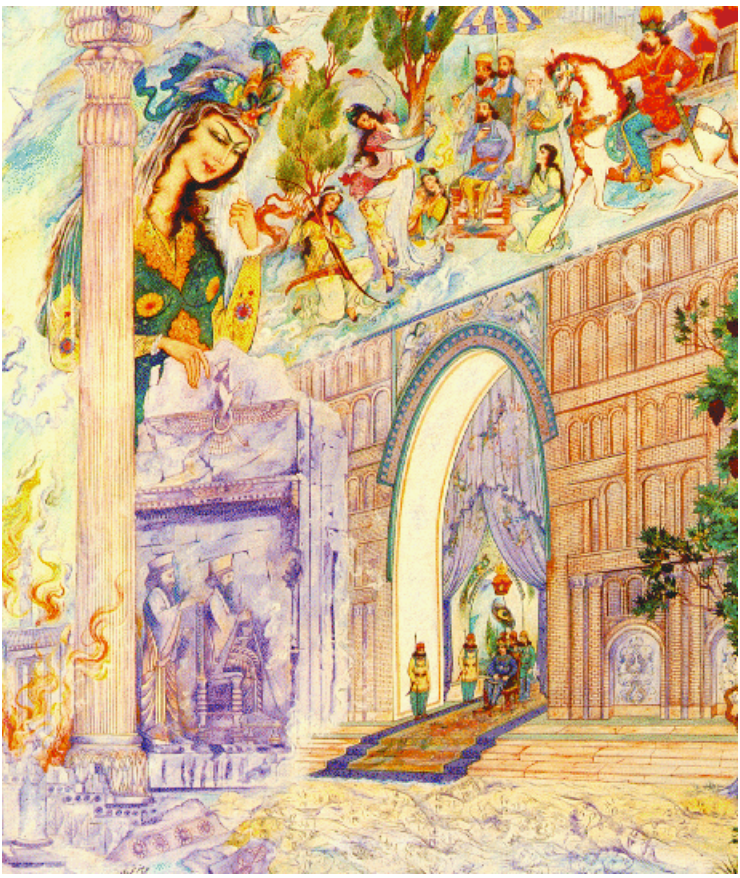

تابلوی ایوان مداین، کاخ یزدگرد، آخرین شهریار شاهنامه، پیش از آن که به دست اعراب ویران شود، اثر استاد علی اصغر تجویدی

رفتن یزدگرد به توس و پذیره شدن ماهوی سوری او را

یزدگرد، با سپاهیان خود، از گرگان به شهر بست و از آن جا به شهر نیشابور و از نیشابور به شهر توس واقع در استان خراسان می رود.

از آن جایگه برکشیدند کوس — به بست و نشابور شد تا به توس

ماهوی سوری خبر ورود شاه را می شنود و با سپاهی زیاد از نیزه داران و جوشن پوشان به استقبال یزدگرد می آید:

خبر یافت ماهوی سوری ز شاه — که از مرز توس، اندر آمد سپاه
پذیره شدی با سپاهی گران — همه نیزه داران و جوشنوران

ماهوی سوری چون چشمش به فر و اورنگ شاه می افتد و درفش بزرگی و سپاه یزدگرد را می بیند، از اسب پیاده می شود و زمین را می بوسد. سپاهش نیز بر یزدگرد آفرین می خوانند و در برابر شاه، یکایک سر بر زمین می نهند:

چو پیدا شد آن فر و اورنگ شاه — درفش بزرگی و چندین سپاه
پیاده شد از اسپ، ماهوی، زود — بدان کهتری بندگی ها فزود
زمین را ببوسید و بردش نماز — همی بود پیشش، زمانی دراز
سپاهش، همه، خواندند آفرین — یکایک نهادند سر بر زمین

مسیر حرکت یزدگرد از بغداد (=تیسفون) در عراق که در آن زمان پایتخت ایران بود به مرو در ترکمنستان که در آن زمان یکی از شهرهای مرزی ایران واقع در استان خراسان بود

فرخزاد، پسر هرمزد و برادر رستم، به ماهوی سوری می گوید که این شاه را که از نژاد کیان است به دست تو می سپارم تا به نحو احسن از او مواظبت کنی. من باید به شهر ری باز گردم و نمی دانم که کی باز خواهم گشت و این تاج کیانی را باز خواهم دید. زیرا سربازان زیادی چون من به دست نیزه داران عرب کشته شده اند. رستم، برادرم و ارتشبد سپاه ایران، به دست عرب بی سرو پایی که مانند کلاغ سیاه می باشد کشته شده است . از خداوند می خواهم که روح او را با نیکان محشور کند و این زاغ سیاه را نابود نماید.

به ماهوی سوری، فرخزاد گفت — بدانگه که بگشاد راز نهفت

که این شاه را از نژاد کیان — سپردم ترا تا ببندی میان
مرا رفت باید سوی مرز ری — ندانم که کی دانم این تاج کی
که چون من فراوان به آوردگاه — شد از جنگ آن نیزه داران تباه
چو رستم سواری به گیتی نبود — نه گوش خردمند هرگز شنود
به دست یکی «زاغ»، سرگشته گشت — به ما بر چنین روز برگشته گشت
که یزدان ورا جای نیکان دهاد — «سیه زاغ» را درد پیکان دهاد

ماهوی سوری به فرخزاد می گوید که من هشدار های تو را با جان و دل شنیدم و از شهریار تو مانند چشمم نگهداری خواهم کرد:

بدو گفت ماهوی، کای پهلوان — مرا شاه چشم ست و روشن روان
پذیرفتم این زینهار ترا — سپهر تر شهریار ترا

فرخزاد، یزدگرد را به ماهوی سوری می سپارد و خود به فرمان شاه به سوی شهر ری می رود.

فرخزاد هرمزد، از آن جایگاه — سوی ری بیامد به فرمان شاه

خرابه های شهر باستانی مرو واقع در کشور ترکمنستان که سرانجام قتلگاه یزدگرد شد.

می گویند این شهر را زرتشت بنیان نهاده است. شهر مرو در محاصره ی صحرای بی آب و علف آسیای مرکزی و در حاشیه ی جاده ی ابریشم قرار دارد و توسط رودخانه ی مرغاب آبیاری می شود. شهر جدید مرو در سی کیلومتری خرابه های قدیمی مرو ساخته شده است و بعد از عشق آباد، پایتخت ترکمنستان، دومین شهر بزرگ این کشور است.

توطئه ی ماهوی سوری برای کشتن یزدگرد

از این موضوع چندی می گذرد. ماهوی سوری، مرزبان ایرانی، به تدریج اسیر وسوسه های شیطانی می شود و افکار بد و اندیشه های پلید، روح او را تسخیر می نماید. او که از چوپانی و شبانی به مقام مرزبانی رسیده است آرزوی تاج کیان را می کند و در نهان نقشه می کشد که چگونه یزدگرد را بکشد و خود به جای او شاه ایران شود.

بدین نیز بگذشت چندی سپهر — جدا شد ز مغز بداندیش، مهر
شبان را همی کرد تخت آرزوی — دگر گونه تر شد به آیین و خوی

***

دنباله ی داستان یزدگرد وتوطئه ی ماهوی سوری برای کشتن یزدگرد رادر شماره ی آینده با هم خواهیم خواند.

***

Eamil: abbas.ahmadi@mailcity.com
Web site: http://news.gooya.com/ahmadi.php
File: yazd06.vnf